

اشاره: نوشتار حاضر نقدی است از کارمان تیلور بر کتاب راهنمای کمبریج گادامر نوشته رابرت دوستال که در سال ۲۰۰۲ از سوی دانشگاه کمبریج در ۳۳۲ صفحه به چاپ رسیده است. کتاب ماه فلسفه

قد و بر سر

Henri-Sey Gauthier



راهنمای کمبریج گادامر

سمیه فروزانفر*

هانس گئورگ گادامر که در مارس ۲۰۰۲ در سن ۱۰۲ سالگی - فقط یک ماه قبل از انتشار مجموعه مقالاتش - از دنیا رفت، از جمله متفکران اندکی بود که وسیع‌ترین و عمیق‌ترین تأثیر را بر فلسفه معاصر و نظریه اجتماعی و انسان‌گرایی داشته است. زندگی او کم و بیش هم‌زمان با یک سده است و تفکرش با بسیاری از عمیق‌ترین و ضروری‌ترین مسائل مدرنیته اخیر سازگار می‌باشد. گادامر سؤالات زیادی را طرح و جواب‌های بحث‌برانگیزی را پیشنهاد نمود. این سؤالات اغلب در خصوص مشروعیت عقل نظری و علوم طبیعی در برابر درک شخصی، و بررسی اومانیستی که به شرایط و چشم‌اندازهایی از تصور دیگران در طول فاصله تاریخی و فرهنگی ربط دارد، بود. گادامر اندیشمندی بود که بر تثبیت ضروری مفهوم انسان و مفاهیمی که بیشتر دارای بافتی گفتگویی هستند، و نیاز به رابطه متقابل محاوره‌ای دارند تأکید داشت. تحقیق کاترین زاکرت روی مطالعات گادامر در مورد افلاطون و ارسطو توضیح آگاهی بخشی از تکامل تفکر جدید و تفسیر متون کلیدی را فراهم کرد.

گادامر هم‌چنین ارسطو را به عنوان کسی معرفی می‌کند که مشکل جدید دوره مدرن را پیش‌بینی کرده بود: این که ما مجبوریم اطمینانمان در مورد هر نوع درکی که به وسیله آن سنجش، کنترل و استفاده معقول به صورت مستقیم و غیر مستقیم ایجاد شده بود را از دست بدهیم و به این نتیجه برسیم که چنین فهمی وجود ندارد.

گادامر فقط به عنوان یک استاد به ما آموزش نداد، بلکه به ما گوش دادن و فراگرفتن متونی که می‌خوانیم را آموخت (یا به عبارتی خوانش مطلب را به ما آموزش داد) و علاوه بر این به ما آموزش داد چشم‌اندازهای تفسیری که روی ما گشوده می‌شود و از خودمان است را ببینیم.

ترکیب ضرورت و دقت، ما را به سوی مطالعات هرمنوتیکال در حین بهم پیوستگی و تازگی رهنمون می‌کند. اما بعضی اوقات به نظر می‌رسد که مطالعات هرمنوتیکال به صورت اختیاری ترجیح می‌دهد که به هماهنگی و توافق ختم شود، در حالی که دچار اختلاف و ناهماهنگی است. روابط گادامر با پیشینیان مدرن و معاصرانش به گونه‌ای است که او نسبت به آنها مسائل را پیچیده می‌کند. چیزی که بسیاری از مردم در مورد گادامر می‌دانند این است که او دانشجوی هایدگر بوده و کارش پیگیری روش‌های بسیاری

عنوان نکته‌ای از دیدگاه مغایر امروزی و نکته‌ای که برای ما نا مفهوم است. شاید مفسران دیگر با دید حداکثری در مورد درستی عقایدشان و عقلانیت‌شان تنها به دنبال یکسان کردن دنیایشان با ما در روش‌های غیر قابل قبول و حتی زیان آور هستند.



هگل، هنگام تدریس

دیدگاه بریس واچتر هاووزر به علاوه با نتیجه منطقی دیویدسون، و رد رئالیسم با تأکید گادامر که از نظر او قابلیت فهم از چشم انداز دیگران مستقل نیست، یا به منابع تفسیری خودمان مربوط است در تقابل است.

اما واچتر هاووزر به اندیشه ام سی داوول در باب مسائل عمدی و محتوای تجربی کاملاً وسیع نزدیک است. با در نظر گرفتن این که گادامر به طور خاص به فهم دوجانبه و تفسیر متنی توجه می‌کند، در حالی که او به طور رادیکالی بر عکس بر دانش تئوریتیکال از موضوعات اصرار دارد. واچتر هاووزر همانند ام سی داوول به ویژگی گادامر به عنوان یک رئالیسم متافیزیکیال سرسخت هدایت می‌شود که به نظر می‌رسد در یادداشت‌های منظم‌اش در تفاوت عینی بودن تئوریتیکال و فهم هرمنوتیکال در تنش است. شاید سرچشمه این تنش اینها در تلفظ حقیقت و روش که معادلش در زبان فهمیده شده است باشد.

آیا گادامر خودش کتاب طبیعت را به‌عنوان استعاره جدی انجام داد یا زبان را واسطه فهم ما از طبیعت می‌داند؟ آیا هنوز موضوعات طبیعی و متن‌ها در یک تفاوت بنیادی در وضعیت هرمنوتیک هستند؟ ریچارد برینستن یک بررسی کوتاه در مورد ارتباط بین هرمنوتیک، تئوری انتقادی و مکتب ساخت‌شکنی به روش گادامری‌ها به صورت توافقی را پیشنهاد می‌کند، طوری که احساس نشود مجبور به انتخاب بین یکی از آنها هستیم «وقتی ما معانی را به عنوان شکل‌گیری در یک الگوی جدید با پیوستگی و اختلاف، کشش و دشمنی می‌بینیم، معانی سخت تر و تأثیر گذار تر می‌شوند.»

برخی از گزینش‌های عقلی غیر قابل دسترس‌اند. به هر حال، روبرت پیپین نسبت به هر یک از همکارانش به گزینش عقلی

در مورد جهت‌گیری پدیدارشناسی هرمنوتیک هایدگر بود. مقاله جین گزندن که در کتابش منتشر شده است به طور قابل ملاحظه‌ای به شباهت‌ها و تفاوت‌هایی که در مورد تصویری که از فهم و تفسیر بین هایدگر و گادامر وجود دارد، می‌پردازد.

فرد لاوانس ارزیابی آگاهی بخشی از عقاید هرمنوتیکال و تئوریتیکال را نشان می‌دهد که توسعه فلسفی گادامر را شکل داده، و معرفی رابرت دوستال و مقاله‌اش مفید خواهد بود؛ زیرا در مورد نسبت گادامر با هایدگر و همچنین در مورد تأثیر تعیین کننده بر تفکر گادامر آگاهی بخش است.

این سه مقاله این مطلب را روشن می‌سازد که هرمنوتیکال فلسفی در ظاهر از نظر محتوای هستی‌شناسی بنیادی غیر قابل پذیرش است و هرگز هایدگر کار گادامر را نمی‌پذیرد.

در مقابل گادامر بر مطالب تند هایدگر در مورد فلسفه گذشته، از جمله این اندیشه که فلسفه غرب رو به پایان است، و اعتقاد دیگرش بر شعر و حتی زبان تمثیلی به عنوان جایگزینی برای گرامر و قواعد متافیزیکی باقی ماند.

به هر حال غیر قابل تردید است که مفاهیم گادامر از نظر وسعت تفسیری و ترکیب افق دید تا زمانی که تفکر هایدگر باقی است، مورد حمله و انتقاد قرار بگیرد. گئورگ هاندک و چارلز تیلور یک خط اخلاقی را در پیش گرفتند که با کار فکری گادامر جریان پیدا می‌کرد و تا حدودی نتایجشان با هم ترکیب شده بود.

وارنک به طور قانع کننده در مقابل تلاش هابرماس برای بازسازی یک حداقل زیربنای عقلی، در مورد تقاضای جهانی اصول اخلاقی و بازسازی همه ارزش‌های اخلاقی که ممکن است از گذشته فرهنگی مان به ارث رسیده باشد، بحث می‌کرد.

به دنبال گادامر و میشل والز، وانک تأکید کرد که مثلاً مفاهیم کوچک اصول اخلاقی را فقط به دلیل اندازه‌شان و ارزش‌های غنی‌ای که برای همه به طور عقلی قابل استنباط نیستند، و یا به دلیل ساختار شکلی - ارتباطی می‌توان رد کرد، اگر چه بر سنت‌های فرهنگی غنی و پیچیده استوار باشند. همچنین وارنک به وضوح به دلیل یک دید وسیع، از آنها و ارزش‌ها و درکشان که اغلب موجب اختلاف و تندی میانشان شده بود، حمایت کرد. پذیرش هر نوع عقیده‌ای از جمله عقاید حساسیت برانگیز و آنهایی که دارای روابط متقابل‌اند، ساده است.

وارنک پیشنهاد می‌کند که چیزی که مانع پایداری بحث پیش از انتقال و شکست زودرس آن می‌شود، شبیه یک کمبود در توجه هرمنوتیکال و ظرفیت آن است. شاید شکست در بحث به‌طور خاص موجب زمینه تعادل شود.

تیلور روی یک سؤال که از قرائت گادامر از دیدگاه فلسفه تحلیلی ناشی می‌شود دست می‌گذارد یعنی چه قدر مفهوم ترکیبی از افق دید تفسیری به اصول نوع‌دوستی دونالد داویدسون نزدیک است؟

تیلور به شباهت اساسی بین این دو اندیشه اعتراف می‌کند، اما بر برتری موقعیت گادامر تأکید دارد که بازشناسی دائمی در مورد دیگر افراد از چشم انداز دیگران را مطالبه می‌کرد، حتی به

در گزارش هگل
هیچ سطوح
غیر قابل دسترس
که بازتابی از
زندگی و
فعالیت‌های
ما باشد
که ما نتوانیم
آن را متعلق به
خودمان بدانیم
وجود ندارد.



بحث هایدگر - گادامر شبیه به گفته‌های پیهین نیست که می‌گوید نمی‌توانیم قواعد را به طور متفکرانه در کنش‌هایمان به کار بگیریم حتی نهایتاً قوانینی که کنش‌مان را هدایت کند وجود ندارد: این معمول‌تر است که کنش‌ها، ما را در کاربرد قواعد هدایت می‌کند.

به صورت تأکیدی کنش در اصل تعیین کننده نیست، بلکه تجویزی است. هایدگر و گادامر با هگل و پیهین در این که کنش‌هایمان امری ذهنی است موافقت می‌کنند. اما هر کدام از آنها، به نظر من، از اهمیت ذهن‌گرایی که قابل فهم است حمایت می‌کنند و این ذهن‌گرایی هنوز در هگل و پیهین که به طور واضح شرح می‌دهد زنده است؛ مطابق با این که معیارها کنش را هدایت می‌کنند، کنشی که باید همیشه به طور جدی برای ناظران قابل حصول باشد تا آنها به کار بگیرند.

پیهین با اشاره به مفهوم‌گرایی دیویدسون در مورد حالتی که محتوای عقایدمان از عناصر غیر عقلی در تجربیاتمان و درکمان جدا نگه‌داشته می‌شود، نکته‌ای را مطرح می‌کند. در بازی ما معیارهایی را به کار می‌بریم که پرسش‌های احتمالی در مورد دلایل داشتن چنین معیارهایی ایجاد می‌شود و فقط هر دلیل تعیین‌کننده تعهد ما به معیارها می‌تواند باشد. اما چرا باید ما اعتقاد داشته باشیم که همیشه امکان تشخیص پایه‌های عقلی روشن برای کنش‌ها وجود دارد، و ما آنها را خوب و مناسب می‌بینیم؟ چرا باید از تعهدهای ما حمایت شده یا به وسیله این پایه‌های عقلی تعیین شود؟

به نظر می‌رسد پیهین در تجربیات مدرن‌اش از تأمل خودآگاهانه روی تفسیر هستی‌شناسانه بشر به عنوان کنش‌گر آزاد که به صورت منفرد یا مجموعه است تأکید دارد، اما تصور مدرنیته روی اعتبار هستی‌شناسی ذهن‌گرایی نسبت به تجربه اولیه از دین، وجود خدا را اثبات می‌کند. چیزی که گادامر مورد تأکیدش است این است که فهم ما به صورت عمدتاً تاریخی حاصل می‌شود، به هر حال در حال حاضر برای ما آن شناخت ممکن است بدیهی به نظر برسد.

پی‌نوشت:

* somaye-foruzanfar@yahoo.com

نزدیک‌تر است. مقاله او روابط مبهم و پیچیده گادامر و هگل را بررسی می‌کند.

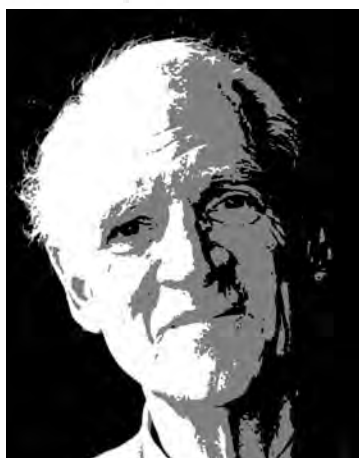
گادامر از هایدگر در رد ذهن‌گرایی پیروی می‌کرد، اگر چه او نه فقط سنت کارترسین کانتین، هم‌چنین عقل‌گرایی هگلین و هرمنوتیک رمانتیک را شرح داد.

پیهین مناظره‌ای بین اندیشه هایدگر از بودن در جهان در یک مفهوم و یک مفهوم تقابلی انتقادی و ذهن‌گرایی بازتابی را ادامه داد.

من فکرمی‌کنم این که می‌گویند هگل از عقاید هایدگر در خصوص مناظره پدیدارشناسی که باعث تکذیب نکات مرکزی هایدگر می‌شود غلط است.؟؟؟؟ به عنوان نمونه محدودیت منحصر به فرد، ترکیبی از وجود انسان است. هیچ دلیلی وجود ندارد که پیهین ابتکار هایدگر را به حداقل برساند. استدلال پیهین حقیقتاً دفاع از موقعیت هگلین هاست تا دفاع از مفهوم آلترا ناتیو هایدگری.

از آن‌جا که هایدگر و گادامر تأکید داشتند که ما هرگز نمی‌توانیم خودآگاهی روشن و کاملی از شرایط تاریخی و اجتماعی فهم‌مان را بدست بیاوریم، در مقابل پیهین نمی‌تواند فقط بپذیرد که تعدادی سطوح غیر قابل دسترس آگاهی وجود دارد که کنش‌ها و قواعدی از زندگی اجتماعی را منعکس می‌کند. در گزارش هگل هیچ سطوح غیر قابل دسترس که بازتابی از زندگی و فعالیت‌های ما باشد که ما نتوانیم آن را متعلق به خودمان بدانیم وجود ندارد. این مسئله در پایان درست است: تفاوت بین دیدگاه ایده‌آلیست‌ها و اگزیستالیست‌ها وابسته به احتمالی بودن دریافت عقلی کامل از زمینه و شرایطی که فهم در آن اتفاق می‌افتد می‌باشد.

گادامر نگران محدود شدن ادعای فلسفه بازتابی، درک یک نوع تثبیت مفاهیم و میراثی که غیر قابل نقد باشد «به صورت متفکرانه» بود. که منحصرآ پدیده مدرن با درخشندگی زیاد به وسیله روسیه‌ای‌ها ملاحظه شده است که بحث کردن با اصطلاحات آنها مشکل است. اما تجربه نگران کننده و بیزارکننده دقیقاً چیزی است که موجب توجه فیلسوفانه دوباره هایدگر شد البته نه به منظور تأیید استقلال رادیکالی ذهنیت در برابر عینیت که در فهمیدن است، بلکه مهم‌ترین قسمت در ثباتی است که در جهان وجود دارد که ما هرگز نمی‌توانیم در اصطلاحات منحصرآ عقلی درک کنیم یا شرح دهیم.



تیلور

هرمنوتیکال
فلسفی در ظاهر
از نظر محتوای
هستی‌شناسی
بنیادی غیر قابل
پذیرش است و
هرگز هایدگر
کار گادامر را
نمی‌پذیرد.

گئورگ هاندک
و چارلز تیلور
یک خط اخلاقی
را در پیش
گرفتند که با
کار فکری گادامر
جریان پیدا
می‌کرد و
تا حدودی
نتایجشان
با هم ترکیب
شده بود.

آن چه از پیش گفتار مؤلف در همان آغاز کتاب برمی آید این است که هدف این مجموعه توجه به آرای گادامر به ویژه افکار او در کتاب حقیقت و روش است. هم چنین، تلاش می کند تا اندیشه های هرمنوتیکی گادامر را آن گونه که هست معرفی نماید.^۲

این کتاب مشتمل بر مقدمه و چهار فصل است. در مقدمه^۳ به منظور تعیین جایگاه هرمنوتیک گادامر، فضای هرمنوتیکی جدید و به ویژه هرمنوتیک معاصر به طور اجمالی ترسیم شده و بر نقدهای وارد بر آن ها اشاراتی صورت گرفته است. محتوای فصول چهارگانه به طور عمده تقریری است از دیدگاه گادامر در مورد نقش اجتناب ناپذیر سنت و گذشته تاریخی در مقام فهم و تفسیر که بیشتر در بخش دوم حقیقت و روش مطرح شده است.

فصل اول^۴ به روایت گادامر از تاریخچه هرمنوتیک اختصاص دارد.

فصل دوم^۵ دیدگاه وی را درباره نقش مثبت پیش داوری در فهم متون و ضرورت وقوف به این نقش بیان می دارد. فصل سوم^۶ به بسط این نکته اختصاص دارد که به نظر گادامر فهم متون گذشته بدون کاربرد و مرتب کردن آن ها با زمان حال میسر نیست.

در فصل چهارم^۷ مفهوم آگاهی به تاریخ تأثیر که گادامر آن را در مقابل آگاهی تاریخی به معنای متعارف کلمه قرار می دهد، توضیح داده شده است.

در ادامه، مؤلف بیان می دارد که هر چند چهار فصل این کتاب با اتخاذ رویکرد توصیفی در صدد وصف دیدگاه های گادامر است و نه داوری درباره آن ها، اما عاری از سنجش و نقد سخنان وی نیست.

۱. تأملی در محتوای کتاب:

سیر تاریخی و تحولات مفهومی در هرمنوتیک:
تعبیر هرمنوتیک (Hermeneutics) دانش تأویل یا علم تفسیر از واژه یونانی (Hermeneuein) به معنای تفسیر کردن اخذ شده است که با (Hermes) یکی از خدایان یونانی که وظیفه پیام رسانی را به عهده داشت هم ریشه است. گرچه، انسان ها در طول تاریخ اندیشه همواره برای فهم و تفسیر متون و عبارات و گفتارها کوشیده اند و در پی به دست آوردن قواعدی برای تفسیر متون بوده اند؛ اما هرمنوتیک به معنای جدید آن و به عنوان شاخه ای از دانش، سابقه ای طولانی ندارد. از هرمنوتیک - یا دانش تأویل و تفسیر - به تناسب دیدگاه ها و نظریات متعددی که در آن وجود دارد، تعاریف گوناگونی ارائه شده است. در عین حال، به عنوان یک تعریف اجمالی می توان به تعبیر پل ریکور، یکی از صاحب نظران هرمنوتیک معاصر اشاره کرد: به عقیده وی هرمنوتیک دانشی است که به شیوه فهم و ساز و کار تفسیر متون می پردازد یا به تعبیر دیگر هرمنوتیک دانشی است که درباره چیستی، شرایط، روش، معیار صحت و دیگر اوصاف مربوط به

تأملی در تاریخ مندی فهم در هرمنوتیک گادامر

(جستاری در حقیقت و روش)

مآنده پناهی آراللو



تاریخ مندی فهم
در هرمنوتیک گادامر،
امداد توران،
۱۳۸۹، انتشارات بصیرت.

فهم پدیدارهای فرهنگی بحث می‌کند.^۸

پس، در حقیقت بحث اصلی هرمنوتیک این است که فرایند فهمیدن چگونه صورت می‌گیرد و معنا چگونه از شخصی به شخص دیگر انتقال می‌یابد. از این رو، هرمنوتیک را می‌توان دانش تفسیرشناسی یا معناشناسی قلمداد کرد و به همین دلیل است که با حوزه‌های مختلفی چون: الهیات، فلسفه، هنر، زیبایی‌شناسی، نقد ادبی، تفسیر متون مقدس و... عمیقاً مرتبط می‌شود. به‌طور واضح‌تر می‌توان گفت که امروزه هرمنوتیک، تنها در تفسیر متن و عبارات خلاصه نمی‌شود، بلکه با توجه به معنای کنونی، تلاش برای فهمیدن یک اثر هنری یا یک حالت روانی یا یک رفتار اجتماعی و مانند آن همگی، فعالیت‌هایی هرمنوتیکی به حساب می‌آیند.

در قرون وسطی، هرمنوتیک به معنای «هنر تفسیر و تأویل

و راهکاری برای پرهیز از سوء فهم» تعریف می‌کرد.^{۱۱} پس از شلایرماخر، ویلهلم دیلتای (۱۸۳۳ - ۱۹۱۱) تصمیم گرفت تا هرمنوتیک را به عنوان یک روش بنیادی و واحد برای علوم انسانی قرار دهد. از این رو، دیلتای هرمنوتیک را «دانش روش شناسی علوم انسانی» تعریف کرد.^{۱۲}

با ظهور مارتین هایدگر (۱۸۸۹ - ۱۹۷۶) فیلسوف بزرگ آلمانی، این دانش وارد مرحله نوین و امروزی شد. هایدگر این علم را از «روش شناسی» خارج کرد و در «هستی شناسی» (آن‌تولوژی) به کار گرفت، که به هرمنوتیک فلسفی معروف شد. هرمنوتیک در نظر هایدگر این گونه تعریف می‌شود: علمی که ماهیت و چیستی و فهم و شرایط حصول فهم را تبیین می‌کند.^{۱۳} هم‌چنین در کتاب معروفش به نام وجود و زمان برای پاسخ به پرسش وجود به پدیدار شناسی انسان به عنوان "بودن - در جهان" پرداخت. وی تحلیل خود از انسان که آن را "دازاین" می‌خواند را هرمنوتیک دازاین می‌نامد که به تبیین پدیدار شناختی وجود انسان دلالت دارد.^{۱۴} پس از هایدگر نوبت به گادامر رسید.

مبانی هرمنوتیک گادامر:

هانس گئورگ گادامر^{۱۵} متولد سال ۱۹۰۱ در لهستان و شاگرد مارتین هایدگر است.^{۱۶} هرمنوتیک فلسفی که مارتین هایدگر بنیان نهاده بود، مورد نقد برخی از متفکران پیرو سنت ایده آلیستی آلمان قرار گرفت. گادامر در دفاع از هرمنوتیک فلسفی^{۱۷} با التزام به اصول مطرح شده هایدگر، اندیشه‌های جدید خود را در این باره مطرح کرد. مهمترین کتاب وی حقیقت و روش^{۱۸} نام دارد که در زمینه هرمنوتیک فلسفی نگاشته و در سال ۱۹۶۰ انتشار یافت. شاید وجه تسمیه این کتاب به جهت تلفیقی باشد که از اندیشه‌های هایدگر و دیلتای فرا گرفته باشد، به این معنا که «حقیقت» را از فلسفه هایدگر و «روش» را از هرمنوتیک دیلتای وام گرفته است. عنوان دیگر این کتاب ارکان هرمنوتیک فلسفی است. زیرا گادامر در آغاز تمایل داشت که عنوان اصلی کتابش را هرمنوتیک فلسفی قرار دهد، اما چون ناشر واژه هرمنوتیک را مبهم و ناشناخته دانست، گادامر عنوان حقیقت و روش را برای اثر خود برگزید.^{۱۹} گادامر در کتاب حقیقت و روش، مباحث هستی شناسی هایدگر را به شکل معرفت شناسی ارائه کرد. در واقع گادامر در تلاش خود، هستی شناسی فهم را پایه ریزی کرده است. پس، هرمنوتیک در نظر او به‌طور عمده عبارت از تبیین جریان تحقق فهم و هستی شناسی آن است.

به نظر گادامر تمرکز بر تبیین روش‌های صحیح فهم باعث می‌شود که فهم روشمند از بدنه اصلی فهم که همواره در طول زندگی و فراتر از دسترس ضبط و مهار روش شناختی رخ می‌دهد جدا شود و در نتیجه کلیت یا همه شمولی پدیدار فهم مغفول بماند. در مقابل، هرمنوتیک فلسفی گادامر رسالتی هستی شناختی و نه روش شناختی را عهده دار است. هرمنوتیک فلسفی می‌خواهد معین کند که شرایط بنیادین فهم، اعم از فهم علمی و غیر علمی، به عنوان واقع‌های که مفسر بر آن سلطه‌ای ندارد، چیست. به



سقراط

کتاب مقدس» به کار می‌رفته است. دانه‌هاور در کتاب خود موسوم به هرمنوتیک قدسی یا روش تبیین متون مقدس منتشره در سال ۱۶۵۴ میلادی، جزء اولین کسانی است که واژه هرمنوتیک را در این معنا استعمال کرده است. پس از انتشار این کتاب واژه هرمنوتیک در آلمان تداول بیشتری پیدا کرد.^۹

سپس هرمنوتیک جدید توسط فردریش شلایر ماخر (۱۷۶۸ - ۱۸۳۴) تدوین و صورت بندی شد. وی در صدد بود که به جای هرمنوتیک‌های تخصصی، مانند هرمنوتیک کتاب مقدس، هرمنوتیک فقه اللغوی و هرمنوتیک حقوقی که به تناسب محتوای متون شکل گرفته بودند، هرمنوتیک عام را عرضه بدارد تا تمامی متون را صرف نظر از موضوع و محتوایشان در برگیرد.^{۱۰} شلایر ماخر هرمنوتیک را به عنوان «روشی برای تفسیر متون

گادامر
معتقد بود
سقراط
پاسخ‌هایی
قطعی و نهایی
در اختیار نداشت
و هر مکالمه
آغاز راستین
رسیدنش
به احکامی
غیر قطعی و
موقتی
بوده است.

را بر قرار کنیم. از این رو، گادامر معتقد است که روش دکارت برای علوم تجربی و طبیعی کاربرد دارد و برای علوم انسانی مفید نیست. زیرا اولاً اشیا به صورت فی نفسه به جهان علم در نمی‌آیند چون علم با ظاهر سر و کار دارد و با ماهیت و ذات اشیا کاری ندارد این در حالی است که در علوم انسانی با اشیا فی نفسه مواجهیم. ثانیاً علم به اشیا از آن جهت که تکرارپذیر و یکنواخت هستند، توجه می‌کند در حالی که موضوعات علوم انسانی به‌طور عمده تکرار پذیر نیستند، بلکه تاریخی‌اند. همچنین، در علوم انسانی با پیش فرض‌هایی مواجه هستیم که بدون آن‌ها امکان فهم وجود ندارد، اما در علم باید از هرگونه پیش فرض دوری کنیم. در نهایت، گادامر روش مناسب برای علوم انسانی را دیالکتیک می‌داند.

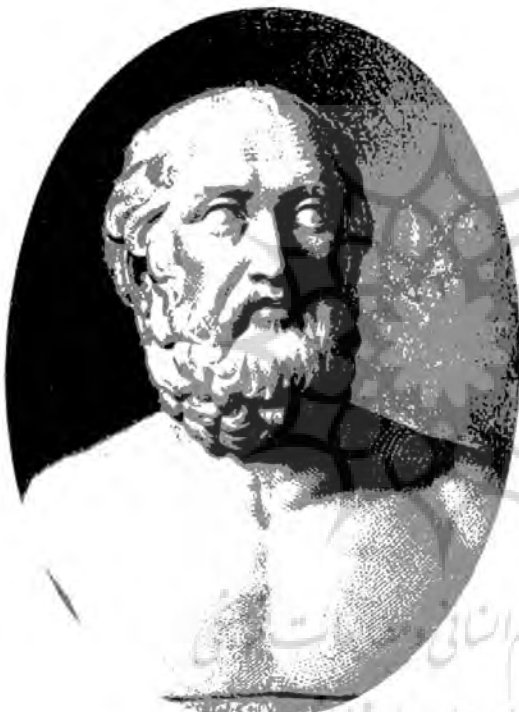
پس، رویکرد گادامر به حقیقت دیالکتیکی است، نه روش

همین جهت این هرمنوتیک فاقد استلزامات و اشارات عملی است و حتی به نظر واینسهایمر هرگونه تلاش برای به کار بستن عملی این هرمنوتیک سوء تعبیر آن است. هرمنوتیک فلسفی گادامر که به‌طور عمده از هایدگر اقتباس شده است، جزء جدیدترین رویکردهای این علم و مناقشه‌انگیزترین آن‌هاست. هرمنوتیک فلسفی نوآوری و چرخشی اساسی و رادیکال در تاریخ هرمنوتیک محسوب می‌شود. این علم در نگاه گادامر اساساً تبیین‌کننده جریان شکل‌گیری و حصول فهم است و همچنان که معلوم خواهد شد، وی به صحت و سقم و اعتبار و عدم اعتبار فهم بی‌التفات است. همچنین، برخلاف دیدگاه شلایرماخر - و تا حدی برخلاف دیلتای - در قید کشف نیت و هدف مؤلف نیست.

آن‌چه در گادامر تازه می‌نماید تأمل در ماهیت فهم است و این یکی از مهم‌ترین نکات اختلاف گادامر با دیگران است. برای مثال با این که گادامر متأثر از مباحث انتولوژیک هایدگر بوده است اما مسئله اساسی آن دو با یکدیگر متفاوت است. مسئله هایدگر هستی و وجود است. پس از دازاین آغاز کرده و پدیدار شناسی می‌کنیم و در می‌یابیم که دازاین موجود فهمنده است و فهم جز ساختار خود دازاین است. پس ماهیت فهم بماهو مشکل هایدگر نیست و می‌خواهد از این بگذرد تا معنای هستی و وجود را دریابد. این در حالی است که مسئله اساسی گادامر خود فهم است. فهمی که نیازمند تأمل فلسفی است. در نتیجه، می‌توان مدعی بود که هرمنوتیک گادامر، هرمنوتیک فلسفی است.

در ادامه، مؤلف کتاب به این مطلب معتقد است که گادامر به هیچ وجه قصد ندارد لزوم کار روشمند در چهارچوب هرمنوتیک علوم انسانی را انکار کند. وی لزوم کار روشمند را تصدیق می‌کند و اذعان می‌دارد که فی‌المثل، مورخ حقوقی روش‌های خاص خود را برای پرهیز از خطا دارد اما علاقه هرمنوتیکی فیلسوف زمانی آغاز می‌شود که از خطا به شکل موفقیت‌آمیزی اجتناب شده باشد. پس، فلسفه هرمنوتیکی گادامر درست در نقطه‌ای آغاز می‌شود که هرمنوتیک روش شناختی به پایان رسیده باشد.^{۲۰} اکنون پرسش این جاست که روش گادامر چیست؟

به‌طور کلی، آن‌چه به عنوان متد یا روش می‌شناسیم، برگرفته از آموزه دکارت فیلسوف نامی فرانسه است که معتقد بود: عقل بین همگان به یک اندازه تقسیم شده و تنها باید روش درست به کار بردن آن را بدانیم و اگر هر کس روش درست داشته باشد، می‌تواند به مقصود دست یابد.^{۲۱} همچنین در دوران روشنگری تأکید زیادی بر عقلانیت روشمند صورت گرفت، اما گادامر این گونه روش در حوزه علوم انسانی را نمی‌پذیرد و معتقد است که در این روش میان سوژه و ابژه (من و متفکر) دوگانگی ایجاد شده است. وی می‌گوید: در این حالت تاریخ، هنر، دین، طبیعت، موضوعاتی در مقابل من هستند و بین من و آن‌ها فاصله‌ای وجود دارد. گادامر تلاش می‌کند تا بر این فاصله غلبه یابد و آن‌ها را وارد دنیای خود کند. پس اشکال اصلی از نظر گادامر این است که ما موضوعات مختلف را ابژه‌ای در مقابل خود قرار می‌دهیم در حالی که همه چیز ابژه ما نیست و ما نمی‌توانیم چنین رابطه‌ای



افلاطون

گادامر در تأکید
خود بر دیالکتیکی
بودن فهم و معرفت،
وام دار افلاطون و
هگل است. چنان
که در تأکید بر
جنبه کارکردی و
پراگماتیسمی فهم
از حکمت عملی
ارسطو الگوبرداری
کرده است.

شناختی. از دیدگاه وی حقیقت از راه روش به دست نمی‌آید، بلکه از راه دیالکتیک حاصل می‌شود. روش، از آشکار ساختن حقیقت تازه ناتوان است، فقط آن نوع حقیقتی که قبلاً در روش مضمّن بوده، با استفاده از روش آشکار می‌شود. گذشته از این، کشف خود روش از طریق روش حاصل نمی‌شود، بلکه با استفاده از دیالکتیک حاصل می‌شود. در روش، موضوع مورد تحقیق رهبری و نظارت و دست‌کاری می‌شود، اما در دیالکتیک موضوع مورد مواجهه پرسشی طرح می‌کند که محقق به آن پاسخ می‌گوید. بر این اساس، موقعیت تأویلی، موقعیت پرسش‌گر و موضوع پرسش نیست، پرسش‌گری که روش‌هایی می‌سازد تا موضوع پرسش را در چنگ خود بیاورد؛ به عکس، در این جا پرسش‌گر خود را موجودی می‌یابد که امر واقع از او پرسش می‌کند.



شلايرماخر

هرمنوتیک جدید
توسط فردریش
شلايرماخر
تدوین و صورت
بندی شد. وی در
صدد بود که به جای
هرمنوتیک‌های
تخصصی، مانند
هرمنوتیک کتاب
مقدس، هرمنوتیک
فقه اللغوی و
هرمنوتیک حقوقی
که به تناسب محتوای
متون شکل گرفته
بودند، هرمنوتیک
عام را عرضه بدارد
تا تمامی متون را
صرف نظر از موضوع
و محتوایشان
در برگیرد.

در چنین موقعیتی، نمی‌توان از شاکلهٔ فاعل - موضوع (سوژه - ابژه) استفاده کرد، زیرا فاعل شناسایی اینک به موضوع شناسایی بدل می‌شود. دیالکتیک مورد نظر در هرمنوتیک گادامر بر ساختار هستی، چنان که در آثار متأخر هایدگر توضیح داده شده و بر پیش ساختار فهم، چنان که در «وجود و زمان» مطرح شده، مبتنی گردیده است. مقصود این دیالکتیک به گونهٔ بارزی پدیدار شناختی است، یعنی به وجود یا شیء مورد مواجهه رخصت داده می‌شود که خودش را آشکار سازد. علم هرمنوتیک دیالکتیکی خودش را می‌گشاید تا هستی شیء از او پرسش کند و لذا شیء مورد مواجهه خودش را در هستی اش منکشف می‌سازد. از دیدگاه گادامر، این امر به دلیل زبانی بودن فهم انسان و نهایتاً خودهستی ممکن است.^{۲۳}

از نظر گادامر، زبان با فهم نسبت دارد و در واقع زبان همان فهم است و فهم در همه اشکال خود زبانی است و همه چیز با زبان تعریف می‌شود. او معتقد است که فهم، یک بازی زبانی است. منظور از این بازی، یک بازی مجازی نیست که من اراده کنم - انتخاب کنم - بازی کنم - لذت ببرم، بلکه مراد گادامر بازی به معنای وجودی است. در این معنا، بازیکن جذب بازی است و نمی‌توان آن دو را از یکدیگر جدا کرد. از این رو، اثر هنری هم نوعی بازی است. زیرا از یک سو خودش پدیدار بازی است و از سوی دیگر نسبت من و اثر هنری سوژکتیو خواهد بود، بلکه نسبتی وجودی است. هم‌چنین از نظر گادامر زندگی نیز نوعی بازی است. من در یک بازی قرار دارم. چه بخواهم و چه نخواهم باید در عالم بازی کنم. بازی یعنی نسبت‌هایی که با وجود برقرار می‌کنیم. من در این بازی با امکانات مختلفی مواجهم که قادر به تغییر آن نیستیم. زیرا گذشتهٔ من است. پس ما باید با وجود نسبت خاصی برقرار کنیم و نباید سوژه‌ای باشیم که همه چیز را جذب می‌کند. ما نباید به فکر استیلای بر امور باشیم، بلکه باید اجازه دهیم تا حقیقت خود را برای ما آشکار کند. برای مثال، وقتی با یک اثر هنری نسبت وجودی برقرار می‌کنیم، حقیقت برای ما آشکار می‌شود. گادامر این نوع فهم را به کل عالم تممیم می‌دهد و قائل است که این یک فهم وجودی است و جزء اگزیستانسیال انسان است. پس در گادامر حقیقت همان چیزی است که از طریق اثر هنری برای ما آشکار می‌شود و ما در این حقیقت زندگی می‌کنیم. در همین جا است که تأثیر افلاطون بر گادامر را به خوبی می‌توان مشاهده کرد. زیرا افلاطون معتقد است در فرآیند گفتگو است که فهم ناگهان اتفاق می‌افتد، روش گادامر نیز دیالکتیک است. وی فکر کردن و تفسیر را زبانی می‌داند. پس فهم از نظر او زبانی است. مؤلف ادامه می‌دهد، از دیدگاه گادامر زبان در هرمنوتیک

نقش بنیادی دارد، زیرا نقطهٔ مرکزی در هرمنوتیک مسئلهٔ فهم است و زبان محیطی است که در آن، دو طرف به فهم متقابل می‌رسند و بر سر موضوع با هم توافق می‌کنند. فهم، آن گونه که طرف داران رمانتیسیم می‌گفتند، از طریق رسوخ به درون دیگری و ادغام بی واسطه در دیگری حاصل نمی‌شود، بلکه فهم آن چه کسی می‌گوید، به معنای تفاهم و توافق بر سر موضوع مورد بحث است، نه به معنای رسوخ در دیگری و باز زیستن تجربه‌های وی و تفاهم و توافق بر سر یک موضوع به میانجی زبان به دست می‌آید. بی دلیل نیست که مسائل خاص فهم و تلاش برای چیرگی بر آن‌ها که خود یک فن به شمار می‌رود - و موضوع هرمنوتیک هم همین است - به‌طور سنتی به گسترهٔ دستور زبان و فن بیان تعلق دارد. فقط زمانی که دو گوینده بتوانند در جریان گفت و گو منظور خود را از راه زبان برسانند، مسئلهٔ فهم می‌تواند مطرح شود. گفت و گو جریانی است که در آن فهم متقابل رخ می‌دهد. حصول تفاهم در یک گفت و گو، این پیش انگاشت را همراه دارد که طرفین برای چنین کاری آمادگی دارند و می‌کوشند تا ارزش کامل چیزی را که مغایر نظرشان است و با آن مخالف اند، به رسمیت بشناسند. اگر این کار را هر دو طرف انجام دهند و هر یک از آن‌ها در عین پای بندی به استدلال خود، به سنجش استدلال مخالف نیز بپردازد، سرانجام می‌توان به یک زبان و بیان مشترک دست یافت. هرگاه گفت و گو میان دو فردی رخ دهد که به زبان یک دیگر آشنایی ندارند و باید فرد دیگری به عنوان مترجم میانجی گری کند، نقش زبان در تحقق فهم نمایان تر می‌گردد. در این جا، مترجم باید معنا را چنان منتقل کند که در چارچوب موقعیت زندگی سخن گوی دیگر فهمیده شود. البته معنا باید حفظ شود، اما از آن جا که باید در دنیای زبانی تازه‌ای فهمیده شود، باید در این دنیا به شیوه‌ای دیگر بیان شود. بدین سان، هر ترجمه‌ای نقش تأویلی نیز دارد. از این جا روشن می‌شود که زبان به مثابهٔ میانجی فهم باید آگاهانه و با میانجی گری صریحی آفریده شود. هر جا که ترجمه ضروری است، در واقع میان دو طرف گفت و گو فهمی حاصل نمی‌شود، بلکه این فهم نخست میان مترجمان شکل می‌گیرد، یعنی آن کسانی که می‌توانند در جهان مشترک فهم واقعاً با یک دیگر روبه رو شوند؛ از این رو جایی که فهم حاصل می‌شود، ترجمه نمی‌کنیم، بلکه حرف می‌زنیم. وقتی کسی به راستی بر زبانی مسلط باشد، دیگر ترجمه لازم نیست. بدین سان، مسئلهٔ هرمنوتیکی تسلط کامل بر یک زبان نیست، بلکه فهم دقیق چیزی است که در میانجی زبان حادث می‌شود.

گادامر معتقد است تفسیر متن نیز ورود به یک بازی است که نتیجهٔ آن معلوم نیست. به این معنا که من نمی‌دانم در نهایت به چه نتیجه‌ای می‌رسم، زیرا نتیجه بسته به پرسش من از متن و پاسخی است که متن به من می‌دهد. پس، بین مفسر و اثر یک دور و هرمنوتیک حلقوی وجود دارد. مفسر تلاش می‌کند تا با اثر یک نسبت برقرار کند، اما خودش درون سنتی قرار دارد و علاوه بر آن پیش فرض‌هایی هم داریم که باعث می‌شود ما دید



دکارت

گادامیر معتقد است روش دکارت برای علوم تجربی و طبیعی کاربرد دارد و برای علوم انسانی مفید نیست.

و قرائت‌های مختلف نیست و به‌طور کلی، چیزی به نام فهم درست و نادرست و معتبر و نامعتبر وجود ندارد. دیدگاه هرمنوتیکی گادامیر و دیدگاه‌های نظیر آن را رویکردهای «مفسر محور» نامیده‌اند، و در مقابل، آن نظریاتی را که بر کشف مقصود مؤلف التزام دارند، رویکردهای «مؤلف محور» قلمداد کرده‌اند. پس، از نظر گادامیر من یک افق دارم (افق من) که شامل تمایلات و خواسته‌ها و پیش فرض‌ها و سنت من است. این طور نیست که سنت‌ها بر خلاف میل من بر من تحمیل شده باشند، بلکه آن‌ها ایفا می‌شوند.^{۳۴}

از سوی دیگر اثر نیز دارای سنت خاص خودش است و افق خود را دارد. در نتیجه مواجهه بین مفسر و اثر منجر به امتزاج افق این دو می‌شود؛ یعنی افق مفسر و افق اثر با هم ممزوج می‌شوند. نتیجه امتزاج این افقها ایجاد افق جدیدی است که وحدت دو افق پیشین است. گادامیر تأکید کرده است که فلسفه هرمنوتیکی خود را نه هم چون

موضعی مطلق، بل بسان راهی به تجربه می‌شناساند و هیچ اصلی را مهم تر از این نمی‌داند که آدمی در موقعیت مکالمه قرار گیرد. این موقعیت به این معناست که انسان از پیش احتمال درستی دیدگاه طرف دیگر گفت و گو را پذیرفته باشد، دیگر باید قبول کند که پارامی از حقیقت نزد او است.

بر پایه این اصل، گادامیر معتقد است هیچ پرسش تاریخی نمی‌تواند به گونه‌ای تجریدی، منزوی و یگانه مطرح شود و ناگزیر باید با پرسش‌های دیگری ترکیب و ادغام شود که ناشی از کوشش ما برای شناختن گذشته می‌باشند. وقتی آثار گذشته، بدین سان خوانده می‌شوند، معنایی امروزی دارند، سپس در جریان مکالمه با افق معنایی امروز نشانه‌هایی از معناهای قدیمی خود را نمایان می‌سازند. هر اثر کلاسیک ادبی برای زمانه ما پرسش‌هایی خاص مطرح می‌کند و پاسخ‌هایی دقیق به آن‌ها می‌دهد، گویا برای این زمان نوشته شده است. اما باید دانست که اثر برای زمانه خود پرسش‌های دیگری مطرح می‌کند و شاید پاسخ‌هایی دقیق به آن‌ها می‌داد. مکالمه، میان این دو افق روی می‌دهد. پس، در گادامیر بین مفسر و اثر گفتگویی برقرار می‌شود که حین آن فهم اتفاق می‌افتد و به دلیل آن که سؤالات گوناگون و مفسران مختلفی وجود دارد، فهم به دست آمده یکسان نیست. این افق جدید به دامنه سنت می‌رود و آن را گسترش می‌دهد. از این رو، در حالی که ما به پیش داورها و تعصبات خود آگاهییم اجازه می‌دهیم تا خود متن هم با ما صحبت کند. از این رو، گادامیر، شناخت متن را مشروط به آگاهی از پرسش‌هایی می‌داند که متن می‌بایست به آنها پاسخ دهد. این پرسش‌ها، گاه آشکارند

و بصیرتی پیدا کنیم. وقتی اثری را کلاسیک می‌نامیم، به چیزی وقوف یافته‌ایم که از اثبات و اهمیتی از دست نرفتنی برخوردار است. در این صورت اثر کلاسیک قطعاً بی زمان است، اما این بی زمانی گونه‌ای از تاریخی بودن است. به گونه‌ای که در آن بازنمایی‌هایی از تاریخ وجود دارد که متعلق به خود تاریخ هستند. گادامیر می‌گوید: فهم بازسازی نیست، بلکه میانجی‌گری است. ما به هنگام فهم، حامل یا منتقل کننده گذشته به حال هستیم. حتی اگر بیشترین دقت را به خرج دهیم تا گذشته را آن گونه که بود و فی نفسه درک کنیم با فهم ما چیزی نخواهد بود مگر منتقل کردن یا ترجمه معنایی از گذشته به موقعیت کنونی. پس فهم همان جریان و حرکت تاریخ است جریانی که در آن مفسر و متن مستقل از هم نیستند.^{۳۳}

تأکید بر این نکته واجب است که " هستی شناسی فهم و تجربه و تاریخ مندی آن دو، هستی شناسی زبان و جایگاه هرمنوتیکی آن، منطقی مکالمه یا دیالکتیکی بودن فهم و معرفت، ادغام افق‌ها، رابطه متن و تأویل کننده یا خواننده آن"، پیش فرض‌های فهم و تأویل مفاهیم و اصول محوری هرمنوتیک فلسفی گادامیر را تشکیل می‌دهند. گادامیر به تبع هایدگر معتقد است:

اولاً: هر مخاطبی با انبوهی از پیش فرض‌ها، معلومات و پرسش‌ها به سراغ متن می‌رود، که این پیش فرض‌ها «افق» ذهنی مخاطب را درست می‌کنند، یا به تعبیری منظر و زاویه نگرش او را تشکیل می‌دهند.

ثانیاً: این افق یا زاویه نگاه، همواره از سنت و فرهنگ و زمانه مخاطب تأثیر و رنگ می‌گیرد.

گادامیر از این مطالب نتیجه می‌گیرد که فرایند تفسیر و فهم، همواره مسبوق به یک افق خاص است؛ ما هیچ متنی و هیچ اثری را نمی‌توانیم آزادانه و به دور از پیش فرض‌ها و پرسش‌ها و انتظارات خود، فهم و قرائت کنیم.

ثالثاً: عمل تفسیر یا هرمنوتیک، عبارت است از ترکیب و اتصال افق‌ها؛ یعنی ترکیب افق مفسر با افق متن، یا به عبارتی، افق فرهنگی زمان گذشته به افق فرهنگی زمان حال. پس فهم نیز عبارت است از آن چیزی که از این ترکیب و تزویج متولد می‌شود. فهم مولود و محصول دیالوگ و گفتگوی مداوم هر مفسر با متن است.

نتیجه گیری نهایی گادامیر این است که از آن جا که هر دیدگاهی اسیر زمان و فرهنگ زمان خود است، هیچ دیدگاه و قرائتی نمی‌تواند تمام سویه‌های معنایی را باز بتاباند. پس هیچ دیدگاه و قرائت مطلق از یک متن وجود ندارد. اساساً هیچ تفسیر خالی از پیش داور و بی طرفانه‌ای را از هیچ مفسری نمی‌توان توقع داشت. تفسیر همواره اسیر و دربند افق فرهنگی و تحولات عصری است. به نظر گادامیر، تفسیر مقید به نیت و هدف مؤلف نیست و اساساً نباید متن را تجلی و تبلور ذهنیت مؤلف دانست، بلکه متن تجلی و تبلور گفتگوی هر مفسر با متن است. به همین دلیل است که در نگاه گادامیر و طرفداران او تمایزی میان فهم‌ها

**با ظهور
مارتین هایدگر
فیلسوف بزرگ
آلمانی، این دانش
وارد مرحله نوین
و امروزین شد.
هایدگر این علم را
از «روش شناسی»
خارج کرد و در
«هستی شناسی»
(آنتولوژی) به
کار گرفت، که به
هرمنوتیک فلسفی
معروف شد.**

هایدگر



و گاه پنهان.^{۲۵} هم‌چنین مفسر باید با انتظارات از پیش تعیین شده، به سراغ متن برود. بنابراین ذهن تأویل کننده در آغاز تأویل، مجموعه‌ای از پیش‌دوری‌ها، پیش‌فرض‌ها و خواست‌هایی استوار به افق معنایی امروز می‌باشد که به تعبیر «هوسرل»، در حکم زیست‌جهان اوست.^{۲۶}

این عوامل از نظر گادامر، از فرآیند فهم متن انفکاک پذیر نیست. در نتیجه هیچ تأویل قطعی، درست و عینی وجود ندارد و هر گونه تأویل معنایی برای زمانی خاص و مناسبی که با پرسش‌هایی در افق معنایی خاص می‌یابد، درست می‌باشد. از این رو شناخت، همواره متعصبانه است و تفسیر بی طرف، تحقق پذیر نیست. زیرا هر انسانی از موضع و جهان خود، با متن روبرو می‌شود و هر متنی با دیدگاه خاصی مورد تفسیر قرار می‌گیرد و آن همان نسبت و افق خاصی است که مفسر در آن واقع است. البته این افق در اثر مواجهه با اشیا دائماً تعدیل می‌یابد و لذا هیچ گاه ما به تفسیر نهایی نایل نمی‌آییم.

نظر گادامر این نیست که مفسر صرفاً معانی خاص خود را بر متن تحمیل نماید، بلکه متن به بازسازی پرسش‌های مفسر نیز می‌پردازد و نیز پرسش‌هایی که متن پاسخ آنها به شمار می‌رود، مفسر را با پرسش‌های جدید روبرو می‌سازد. از نتایج هرمنوتیک گادامر این است که ما فهم برتر نداریم و تنها فهم متفاوت داریم. پس هیچ گاه به فهم ضرورتاً کامل نمی‌رسیم و همواره فهم در حال گسترش است. روح بحث گادامر را می‌توان در این نکته دانست که در موضوعات علوم انسانی نمی‌توانیم به یک فهم پیش بینی شده و از قبل تعیین یا کنترل شده برسیم. زیرا به همان صورت که آدمی جریان می‌یابد، فهمش نیز در حال حرکت پویا و سیال است. این نکته را نباید از خاطر برد که دیالکتیک به معنی پرسشگری است به گونه‌ای که باید تعصبات خود را کنار نهیم.

هم‌چنین، ما تاریخ را نه به عنوان متعلق شناسایی یعنی جدا و منفک از خودمان، بلکه به‌طور غیر عینی و غیر خود آگاه می‌فهمیم. پس تاریخدان حتی اگر خود-آگاه باشد، این آمادگی را دارد که تاریخ به او خطاب کند و چیزی به او بگوید. بدین ترتیب تاریخدان سنت‌ها را با تعین جدیدی که به آنها بخشیده به نسل‌های بعدی منتقل می‌سازد.^{۲۷} این نکته شایان ذکر است که گادامر در تأکید خود بر دیالکتیکی بودن فهم و معرفت، وام دار افلاطون و هگل است. چنان که در تأکید بر جنبه کارکردی و پراگماتیسمی فهم از حکمت عملی ارسطو الگوبرداری کرده

است.

باید گفت، نخستین نوشته‌های گادامر، چند مقاله در سال ۱۹۲۸ و رساله «اخلاق دیالکتیکی افلاطون» (۱۹۳۳) نمایانگر رویکرد تازه‌ای به اندیشه‌ها و روش کار سقراط/افلاطون بودند. گادامر همواره معتقد بود که سقراط پاسخ‌هایی قطعی و نهایی در اختیار نداشت و هر مکالمه آغاز راستین رسیدنش به احکامی غیر قطعی و موقتی بوده است. البته، به اعتقاد برخی از منتقدان، روش مکالمه‌های افلاطون نمونه کاملی از منطق مکالمه محسوب نمی‌شود. هگل در درس‌هایی در تاریخ فلسفه به کاستی شکل بیان فلسفی که افلاطون برگزیده، اشاره کرده است. وی مکالمه‌های افلاطون را از جنبه ادبی و زیبایی شناسی جذاب دانسته، اما از نظر فلسفی کامل ندانسته است. گادامر همانند لودویک ویتگنشتاین، یکی از اهداف هرمنوتیک را رابطه میان «فهم» و «پراکسیس» می‌دانست. به این معنا که فهم بر زمینه و چارچوب‌های معنایی خاص متکی است که توسط آن شکل می‌یابد. به عقیده وی فهم و کاربرد نمی‌تواند به‌طور قطعی از یکدیگر جدا شوند. هرمنوتیک گادامر، زاینده مبانی شناخت‌شناسانه وی است که حقیقت را ذو بطون و لایه لایه می‌داند و دست یافتن پاره‌ای از آن را توسط دنیای مکالمه و گفتگو امکان پذیر می‌داند.^{۲۸}

از نظر گادامر، ملاک حقیقت، صرف مطابقت تصورات با اعیان اشیا (مذهب اصالت عین) و مشاهده بدهات ذاتی تصورات (مذهب دکارت) نیست، بلکه حقیقت، عبارت است از وفاق و هماهنگی میان تفاسیل و جزئیات با کل، به گونه‌ای که عدم توفیق در رسیدن به این وفاق، عدم توفیق در رسیدن به فهم صحیح را به همراه دارد.^{۲۹} اهتمام گادامر به تفسیر متن، که در آغاز در هرمنوتیک فلسفی هایدگر چندان مورد توجه نبود، هرمنوتیک فلسفی را کاربردی تر و قابل فهم تر کرده است. این اهتمام از نگرش خاص گادامر به زبان نشأت می‌گیرد که اندیشه‌های کاملاً ابتکاری به شمار می‌رود. او زبان را صرفاً وسیله‌ای برای بیان و انتقال افکار نمی‌داند، بلکه برای زبان هویتی عینی قائل است که نقش انسان درک و شناخت آن است نه وضع و ساختن آن. گادامر با این که به هرمنوتیک فلسفی و هستی شناسانه توجه داشت و به بیان پرسش‌هایی درباره امکان دستیابی به «فهم» می‌پرداخت و به‌طور کلی عملکرد فهم را توصیف می‌نمود، لکن به فرایند تحقق «فهم» نیز اهتمام می‌ورزید بدون اینکه به صدق و کذب و اعتبار و عدم اعتبار فهم توجهی نماید.^{۳۰}

بعدها، اندیشه‌های گادامر را برخی از معاصران آلمانی وی چون اریک هرش و هابرماس نقد کردند. اساسی ترین نقد هرمنوتیک فلسفی دو مطلب است: یکی این که روش شناسی فهم را چندان جدی نمی‌گیرد. کاری که در کانون هرمنوتیک ماقبل فلسفی قرار داشت. با این که بدون داشتن روش استوار منطقی برای فهم، دست یافتن به فهم میسر نخواهد بود. دیگری این که این تفکر فلسفی به نسبی گرایی و شکاکیت لجام گسیخته‌ای در معرفت می‌انجامد.

برخی از نتایج هرمنوتیکی تاریخمندی فهم^{۳۱}: الف. مسئله پیش داوری

این اصل را به گونه هرمنوتیکی بدین نحو می‌توان بیان کرد: هیچ تأویل بی پیش فرضی امکان وجود ندارد. متنی مقدس یا ادبی یا علمی بدون پیش فرض تأویل نمی‌شود. از آنجا که فهم به لحاظ تاریخی متراکم است و ساختار اساسی آن جنبه تأثیر گذار دارد حتی زیربنای تأویل علمی نیز قرار می‌گیرد. زمانمندی گذشته - حال - آینده هم برای فهم علمی و تجربی و هم برای فهم غیر علمی به کار می‌رود. این زمانمندی کلی و جهان شمول است. هیچ فهم بدون پیش فرضی امکان ندارد. ما پیش فرض‌هایمان را از سنتی که در آن قرار داریم می‌آوریم و این سنت به منزله موضوع تفکر در برابر ما قرار نمی‌گیرد. از آنجاست که سنت موضوع شناسایی یا عین نیست و هیچ گاه به طور کامل عینی شونده نیست و روش‌های تفکری از نوع تفکر عینی ساز برای آن به کار نمی‌رود، بلکه به تفکری نیاز است که بتواند از چیزی نا عینی شونده بحث کند. نکته این جاست که ما پیش فرض‌هایمان را به تمامی از سنت نمی‌گیریم. پس به هر صورت فرد با پیش داوری‌هایی به سراغ فهم متن می‌رویم و متن را در افق تاریخمندی مان می‌فهمیم.^{۳۲} البته این مسئله در بخش‌های بیشتر مقاله به تفصیل بیان شد.

ب. مفهوم فاصله زمانی

در نزد گادامر تنش میان حال و گذشته خود عاملی اصلی و حتی از جهاتی پر ثمر در علم هرمنوتیک است. پس وساطت علم هرمنوتیک هم متضمن آن چیزی است که به طور تاریخی مراد بوده و هم آن چیزی که سنت بوده است. به عقیده او کار زمان حذف کردن چیزهای غیر ذاتی است و این به معنای حقیقی نهفته در شی اجازه آشکار شدن می‌دهد. پس فاصله زمانی هم نتیجه‌ای منفی و هم مثبت دارد. فاصله زمانی نه فقط اجازه می‌دهد که برخی پیش داوری‌های متعلق به ذات موضوع از میان بروند، بلکه هم‌چنین باعث می‌شود که پیش داوری‌های منتهی به فهم حقیقی نیز مطرح شوند. بدین ترتیب می‌بینیم که جدایی زمانی نیز پر ثمر است و پدیداری است مشابه با مفهوم فاصله زیباشناختی که در آن ناظر می‌باید، نوعی فاصله با صحنه را حفظ کند تا وحدتی را که مقصود است ببیند و رنگ چهره بازیگران مانع توجه او نشود. پس با وجود آگاهی ضروری از زمان حال آگاهی از این که زمان گذشته به حال تبدیل می‌شود، آدمی پی به ثمره هرمنوتیکی گذشت زمان می‌برد. تنها با گذر زمان می‌توانیم درک کنیم که متن چه می‌گوید و به تدریج است که معنای تاریخی و حقیقی آن ظاهر می‌شود و زمان حال را مخاطب می‌سازد.^{۳۳}

ج. در باب فهم مؤلف متن

وظیفه علم هرمنوتیک اساساً فهمیدن متن است. به گونه‌ای که هم مفهوم فاصله زمانی و هم تأکید بر معنا در فهم تاریخی مبین چنین وظیفه‌ای است. متن به این دلیل فهمیده نمی‌شود که متضمن نسبتی میان اشخاص است، اما به دلیل مشارکت در

موضوعی فهمیده می‌شود که متن منتقل می‌کند. این مشارکت تأکیدی بر این واقعیت مسلم است که آدمی حتی از جهان خودش بیرون نمی‌رود. چون به متن اجازه می‌دهد که در جهان کنونی خودش به او خطاب کند پس او اجازه می‌دهد که متن برایش "همعصر" نمایان شود. از این رو، به عقیده گادامر ذهنیت مؤلف با خواننده هیچ کدام مرجع واقعی نیست، بلکه به طور دقیق خود معنای تاریخی که اثر در زمان حال برای ما دارد، مرجع واقعی است.^{۳۴}

د. در باب بازسازی گذشته

تا قبل از شلایرماخر، تأویل و بازسازی زمینه تاریخی برای متنی مفروض و تعیین زمینه تاریخی که این متن در آن جا گرفته بود، به نوعی از کارهای بنیادی علم هرمنوتیک بودند. شلایرماخر این پیش فرض را داشت که عمل بازسازی زمینه تاریخی لازمه فهم هر متن متعلق به دوره قدیم است. با این وجود کتب مقدس، آفرینش تاریخی مردمانی تاریخی در زبانی تاریخی اند. نکته اینجاست که بنابر هشدار گادامر نباید بازسازی را عملی اساسی یا نهایی در علم هرمنوتیک ببینیم یا حتی آن را کلیدی برای فهم بشماریم. وی تأکید دارد که معنای اثر منوط به این است که ما در زمان حال چه پرسش‌هایی می‌کنیم. پس به گفته گادامر وظیفه حقیقی علم هرمنوتیک یگانه سازی می‌باشد.^{۳۵}

ه. اهمیت اطلاق

اطلاق یعنی کار تأویل در مرتبط کردن معنای متن با زمان حال. برای مثال اصل اطلاق هم در علم هرمنوتیک مربوط به کتاب مقدس و هم در علم هرمنوتیک فقهی لازم است. زیرا در هیچ یک از این دو مورد فهم و توضیح متن به طور کلی کافی نیست. پس، می‌باید تصریح شود که متن به چه سان برای وضع زمان حال سخن می‌گوید.^{۳۶} از طرف دیگر بر طبق تحلیل گادامر در فهم از آن حیث که فهم است، چیزی مانند اطلاق متن برای فهم موقعیت کنونی همواره صورت می‌گیرد. فهمیدن به معنای شناختن و توضیح دادن متضمن در خود داشتن چیزی مانند اطلاق یا نسبت متن با زمان حال است. علم هرمنوتیک کلامی و فقهی به این جنبه از هر فهمی توجه می‌کند و در این نظام‌های تأویلی الگوی بهتری برای درک اعمال فهم در تاریخ و ادبیات فراهم می‌شود.^{۳۷}

کلام آخر:

باید گفت گادامر در حقیقت و روش علم هرمنوتیک را به سطح تازه‌ای از عمومیت و شمول می‌آورد. دیلتای و بتی هر دو برای علم هرمنوتیکی عام و جامع برای علوم انسانی استدلال کرده بودند. این نتیجه عام به دست آمده بود که تأویل

ویلهلم دیلتای
تصمیم گرفت
تا هرمنوتیک را
به عنوان یک
روش بنیادی و
واحد برای علوم
انسانی قرار دهد.
از این رو، دیلتای
هرمنوتیک را
«دانش
روش شناسی
علوم انسانی»
تعریف کرد.

دیلتای



بعقیده
پل ریکور
هرمنوتیک
دانشی است
که به شیوه
فهم و
ساز و کار
تفسیرمتون
می‌پردازد.

ریکور



متنی به‌طور تاریخی منتقل شده نیازمند فعل فهم تاریخی کاملاً متمایز از فهم مورد عمل در نزد دانشمند طبیعی است و گادامر این تمایز را پشت سر می‌گذارد. زیرا او دیگر علم هرمنوتیک را محدود به متن یا محدود به تصور نمی‌کند.

به گفته گادامر، فهم همواره واقعه‌ای تاریخی و دیالکتیکی و زبانی - در علوم، در علوم انسانی و در آشپزخانه. علم هرمنوتیکی هستی‌شناسی و پدیدارشناسی فهم است. فهم به شیوه معهود فعل فعالیت ذهن انسان تصور نمی‌شود، بلکه نحوی اساسی هستی‌دازین در جهان انگاشته می‌شود. کلیدهای فهم درستکاری و سلطه دانش و روشی نیستند، بلکه مشارکت و گوشه‌دگی و تجربه و دیالکتیک اند. از نظر او قصد علم هرمنوتیک مطرح کردن قواعدی برای فهم عینی معتبر نیست، بلکه تصور پر شمول و جامع خود فهم تا حد امکان است. گادامر در مقایسه با ناقدانش بتی و هیرش چندان صحیح‌تر از فهم بحث نمی‌کند.

گادامر در تعریف جامع و اصیل هایدگر از فهم عمیقاً رسوخ کرده است و در تأکید بیشتر گذاشتن و بر هستی‌شناسی و زبانی بودن از نوشته‌های متاخر هایدگر پیروی می‌کند. او با انجام دادن چنین کاری و کوشش در راه پروردن علم هرمنوتیکی نظام وار به آن نیروی محرک بزرگ در فلسفه آلمانی، هگل، نزدیک تر می‌شود. بدین ترتیب اشارات او به دیالکتیک و تأملی بودن به یک باره هگل را به یاد می‌آورند و شباهت پدیدارشناسی گادامر از فهم با پدیدارشناسی هگل از روح (Geist) به ناگزیر مطرح می‌شود. پس می‌توان گفت تا آن جا که گادامر از هایدگر دور می‌شود، به هگل نزدیک می‌گردد. گادامر به‌طور قانع‌کننده‌ای استدلال می‌کند که حرکت درونی تفکر خود هایدگر سراسر دیالکتیکی است. بدین ترتیب علم هرمنوتیک دیالکتیکی گادامر صرفاً بسط‌گرایشی ذاتی در تفکر خود هایدگر است. او نظریه هایدگر درباره فهم و هستی‌شناسی و نقد او از فاعل‌گرایی انسان‌گرایانه دوره جدید و فن‌آوری را اختیار کرده است و بی آن که با تفکر هایدگر به تناقضی اساسی دچار شود، علم هرمنوتیکی پرورده است که زبان محور و هستی‌شناختی و دیالکتیکی و تأملی است.^{۳۸}

اعتقاد من بر این است که در این جا نیز خصلت دیالکتیکی هرمنوتیک گادامر نسبت به هرمنوتیک هایدگر یاری بیشتری به کسی که به دنبال گام نهادن در مراحل تازه‌ای از فهم هرمنوتیکی

است، می‌رساند. زیرا حقیقت و روش گادامر افق کاملاً تازه‌ای از ملاحظات در نظریه هرمنوتیکی را می‌گشاید و شاید آغاز مرحله‌ای تازه در تفکر جدید در باب تأویل را بشارت می‌دهد. در حالی که در هرمنوتیک هایدگر به تصور هستی‌شناسانه واقعه فهم توجه شده بود، اما گادامر به توسعه هستی‌شناسی فهم در هرمنوتیکی دیالکتیکی پرداخت که غالب اصول متعارف بنیادی زیباشناسی دوره جدید و تأویل تاریخی را به پرسش کشید. این هرمنوتیک می‌تواند مبنای فلسفی برای نقدی ریشه‌ای از برداشتهای شایع تأویل در نقد ادبی امروز را فراهم کند.

با توجه به بیان آرای گادامر به نقل از کتاب تاریخمندی فهم و آشنایی با محتوای آن، اکنون به بررسی فواید و نقایص مجموعه حاضر می‌پردازیم. شایان ذکر است که ذکر نکات حاضر چیززی از تلاش نگارنده و درصد سودمندی اثر نمی‌کاهد و قضاوت نهایی را به خواننده واگذار می‌نماید.

۲. توجه به صورت کتاب: فواید کتاب:

۱. کتاب حاضر با قلمی توانا و فلسفی نگاشته شده است که ضمن قوی بودن آن، مطالب را به بیانی ساده و به دور از تکلف و پیچیدگی‌های متون فلسفی ارائه می‌نماید. از این رو، مطالعه این اثر برای آشنایی با افکار گادامر و درک بهتر آن بسیار مفید است. هر چند که خواننده در ابتدا با چنین سبک نگارشی غریبی می‌کند، اما پس از مطالعه کوتاهی به مرور به آن انس خواهد گرفت.

۲. با توجه به این که منبع اصلی کتاب، دست اول و نوشته خود گادامر است و از زنگارهایی که شروح و تفاسیر بر اندیشه‌های اصلی فرد می‌باشند به دور است تا حدود زیادی می‌تواند خواننده را با افکار مستقیم گادامر آشنا سازد.

۳. در این مجموعه علاوه بر آرای گادامر افکار دیگر فیلسوفان حوزه هرمنوتیک نیز به نحوی نسبتاً گسترده مطرح شده است. در نتیجه فرد با مطالعه این اثر با چکیده‌ای از آرای مهم ترین فیلسوفانی که در زمینه هرمنوتیک به طرح مباحثی پرداخته اند، مواجه شده و از آن‌ها بهره مند می‌گردد.

۴. با توجه به این که این کتاب برای بار نخست به چاپ رسیده است، اشکالات چاپی در آن بسیار جزئی و حتی ناچیز است.

نواقص کتاب:

۱. آن چه از عنوان کتاب حاضر بر می‌آید مجموعه‌ای با محوریت آرای هرمنوتیک گادامر است. در حالی که وقتی خواننده با متن اصلی کتاب مواجه می‌شود، عملاً تا فصول پایانی، آرای باقی فیلسوفان نیز همراه با مبنای هرمنوتیک گادامر به‌طور خاص مورد بررسی قرار گرفته است. البته این نکته را مد نظر داشته‌ایم که مؤلف ناگزیر باید به بیان اندیشه‌های فیلسوفان قبل از گادامر که مباحث هرمنوتیکی را مطرح ساخته اند، می‌پرداخته، اما در

نوشته حاضر میزان آرای نقل شده از دیگر فیلسوفان تا حدودی بیش از اندازه می‌نماید.

۲. همان طور که خود مؤلف بیان داشته است: منبع اصلی این کتاب بخش دوم کتاب کلاسیک گادامر موسوم به حقیقت و روش است که در آن به تفصیل از موضوعات یاد شده سخن رفته است. به عقیده نگارنده اکتفا به یک بخش از کتاب حقیقت و روش و کم توجهی به دیگر بخش‌های این کتاب موجب ناقص باقی ماندن برخی مطالب نقل شده در کتاب حاضر شده است، زیرا افکار مطروح در حوزهٔ هرمنوتیک و به‌طور خاص گادامر به ویژه در کتاب حقیقت و روش به نوعی به یکدیگر پیوسته است و قابل تفکیک نیست.

۳. با توجه به این که این کتاب در اصل رسالهٔ کارشناسی ارشد مؤلف بوده، هنوز همان ساختار گذشته را حفظ کرده و در قالب پنج فصل کلی (یک مقدمه و چهار فصل) نگاشته شده است. در حالی که بهتر این بود بر تعداد فصول آن افزوده می‌شد تا در قالب فصول بیشتر با عناوین جزئی‌تر در آید.

۴. در بخش‌های مختلف کتاب، تفکیک آرای نقل شده از گادامر یا رأی خود مؤلف به راحتی انجام نمی‌پذیرد و به نوعی آرای گادامر و مؤلف به نحو پیوسته و آمیخته با هم آمده است.

۵. در مقدمه کتاب، مؤلف بیان می‌دارد که در این مجموعه علاوه بر ذکر آرای گادامر، نقدهایی نیز بر وی وارد ساخته است، در حالی که تعداد این نقدها نسبت به کل اثر بسیار کم و جزئی است.

۶. تعداد منابع استفاده شده در این کتاب بسیار اندک است. در حالی که با توجه به اهمیت افکار گادامر در مباحث هرمنوتیک تعداد منابع موجود در این زمینه بی‌شمار است و نویسنده می‌توانست از منابع بیشتری بهره‌مند شود و بر غنای مباحث بیافزاید.

۷. تعداد پاورقی‌ها و ارجاعات، هم‌چنین توضیحات اضافه‌تر در حداقل است. حتی مطالب بخش‌هایی از کتاب برای خواننده مشخص نیست که نقل شده از جایی است یا عقیده خود نگارنده است.

منابع و مأخذ

۱. تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک گادامر، امداد توران، چاپ اول، ۱۳۸۹، انتشارات بصیرت.
۲. علم هرمنوتیک، پالم، ریچارد، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، چاپ سوم، ۱۳۸۴، انتشارات هرمس.
۳. گادامر و هابرماس. محمدرضا ریخته‌گران، فصلنامه ارغنون. سال دوم. شماره ۷ و ۸، صص ۷-۸.
۴. گفتار در روش، ضمیمه جلد اول سیر حکمت در اروپا، دکارت، رنه، ترجمه محمد علی فروغی، انتشارات زوار.
۵. هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی، مروری بر آرای گادامر در گستره هرمنوتیک، واینسهایمر، جوئل، ترجمه مسعود علیا، تهران، ۱۳۸۱، انتشارات ققنوس.

پی‌نوشت:

۱. کارشناسی ارشد فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران شمال
sarapanahi1985@yahoo.com

۲. تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک گادامر، ص ۸.
۳. همان، ص ۱۱.
۴. همان، ص ۳۳.
۵. همان، ص ۹۹.
۶. همان، ص ۱۳۷.
۷. همان، ص ۱۵۹.
۸. همان، صص ۱۵-۱۶.
۹. همان، ص ۱۶.
۱۰. هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی، مروری بر آرای گادامر در گستره هرمنوتیک، ص ۱۷.
۱۱. علم هرمنوتیک، ص ۹۵ به بعد بخش شلایر ماخر.
۱۲. همان، علم هرمنوتیک، ص ۱۰۹ بخش دیلتای.
۱۳. همان، صص ۱۳۷ - ۱۷۹.
۱۴. تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک گادامر، ص ۱۹.

15. Hans Georg Gadamer.

۱۶. دربارهٔ زندگی و آثار گادامر رک: ساختار و تأویل متن، صص ۵۷۰ - ۵۷۱؛ مجلهٔ قیاسات، شماره ۱۷، ص ۱۲۸.
۱۷. هرمنوتیک فلسفی عنوانی است که گادامر برای دیدگاه هرمنوتیکی خود برگزیده است.

18. Truth and Method.

۱۹. تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک گادامر، صص ۲۰ - ۲۱.
۲۰. همان، ص ۲۲.
۲۱. گفتار در روش، ضمیمه جلد اول سیر حکمت در اروپا، ص ۱۸۲.
۲۲. علم هرمنوتیک، صص ۱۷۹ - ۱۸۴.
۲۳. تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک گادامر، ص ۱۲۱.
۲۴. همان، ص ۱۱۳.
۲۵. ساختار و تأویل متن، ج ۲، ص ۵۷۴.
۲۶. همان، ص ۵۷۴.
۲۷. تاریخ‌مندی فهم در هرمنوتیک گادامر، صص ۱۱۴ - ۱۱۵.
۲۸. ساختار و تأویل متن ج ۲، ص ۵۷۱.
۲۹. گادامر و هابرماس. محمدرضا ریخته‌گران. فصلنامه ارغنون. سال دوم. شماره ۷ و ۸، صص ۷-۸.
۳۰. علم هرمنوتیک، صص ۱۹۶ - ۱۱۹.
۳۱. با توجه به نکات مذکور برای توضیح بیشتر و تکمیل آرای گادامر در کتاب تاریخ‌مندی فهم و درک بهتر مطالب برای خواننده، نگارنده این بخش را به نقل از کتاب پالم با نام علم هرمنوتیک به مقاله افزوده است.
۳۲. علم هرمنوتیک، ص ۲۰۳.
۳۳. همان، ص ۲۰۴.
۳۴. همان، ص ۲۰۵.
۳۵. همان، صص ۲۰۵ - ۲۰۶.
۳۶. همان، ص ۲۰۶.
۳۷. همان، ص ۲۰۷.
۳۸. همان، صص ۲۳۷ - ۲۳۸.